

مردم‌سالاری و جامعه مدنی

محمد حریری اکبری

چکیده

آزادی عمده‌ترین مقوله مردم‌سالاری است. آزادی اصل اساس یا ارزش مادر، در هر جامعه‌ای است که موجود بازتولید دو پدیده چشمگیر لازم برای مردم‌سالاری است: الف- پیدایی و ریشه دوانیدن آگاهی درباره حقوق سیاسی اساسی میان همه یا دست کم اکثریت شهروندان؛ ب- استقرار ساختارهای اجتماعی و سیاسی مطلوب جهت ایجاد و اداره حق مشارکت همگان در اداره امور عمومی. ماهیت مردم‌سالاری با مطالعه و بررسی شکل‌های جدیدترین سامانه‌های عملاً موجود در جوامع صنعتی پیشرفته امروزی، طی سیر و ضرورت تاریخی آنها، بهتر شناخته می‌شود. از آن‌جایی که جوامع صنعتی پیشرفته، اشکال اجتماعی و سیاسی متفاوتی دارند، سامانه‌های مردم‌سالارانه نیز با متابعت از این اشکال، انواع گونه‌گون مردم‌سالاری را به وجود می‌آورند. با ملاحظه تفاسیر متنوع جامعه مدنی، نظریه پردازان دو گونه: محدود و وسیع را معتبر شمرده‌اند که هر کدام از مابقی محکم و ریشه‌داری در ادبیات اجتماعی و سیاسی برخوردارند. از این رو به نظر می‌رسد مطرح ساختن مجدد جامعه مدنی و جلب توجهات روی مفاهیم آن‌ها و همچنین طرح، تشریح، شناسایی و توجه آن، خالی از فایده نباشد. مقاله حاضر با نمایاندن درهم پیچیده بودن پیش شرط‌های ضروری برای دایر کردن و به کار انداختن یک مردم‌سالاری با مشخصه‌ها و اوصاف جامعه مدنی، با تکیه و تأکید بر کنش متقابل موجود بین این دو، به روشنگری می‌پردازد. پس از انجام بحثی کوتاه، این پیام را می‌رساند که با در نظر گرفتن توسعه‌های اجتماعی و سیاسی عصر ما، به مرور «نسبیت فرهنگی، جای «موجبیت فرهنگی» را می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی / مردم‌سالاری، جامعه مدنی، آزادی، مشارکت، اداره امور عمومی، موجبیت فرهنگی، نسبیت فرهنگی.

دست کم در غرب، «آبراهام لینکلن» شهره به ارائه بهترین تعریف از «دموکراسی» است. وی بر آن بوده که «حکومت مردم، بر مردم و برای مردم» (هودسن، ۱۹۶۵: ۹۸) به کامل‌ترین وجه می‌تواند دموکراسی را معرفی نماید. سیستم سیاسی متشکله در چارچوب این تعریف، در مضمون خود هم معنای «آزادی» و هم معنای

«مشارکت جمهور مردم» یک جامعه را دارد. آزادی اصل اساسی یا ارزش مادر یا برترین خیر موجود در هر جامعه است که همگان حق برخورداری از آن را دارند. همین برخورداری خود موجب باز تولید دو معنای یاد شده در مضمون دموکراسی است، یعنی با وجود و پایداری آزادی، آگاهی بر «حقوق اولیه سیاسی» (Dahl, 1989: 170) پدیدار و مستقر می‌شود. همچنین با مشارکت جمهور مردم در انجام کارها، نه تنها حقوق مزبور در عمل تحقق می‌یابند، بلکه «ساختارهای اجتماعی و سیاسی» لازم برای احقاق آن‌ها تشکیل می‌شوند. در صورت محقق شدن دو معنای یاد شده است که مردم انگیزه، علاقه، گنجایی، توان و صلاحیت شرکت در «اداره امور عمومی» را پیدا می‌کنند. پس سیستم سیاسی افراد را پرورش می‌دهد و افراد نیز متقابلاً سیستم را می‌پروراندند. بالندگی هر دو زمانی می‌تواند به بهترین وجه صورت پذیرد که تعامل مورد اشاره بی هیچ گونه مانع و رادعی در جامعه جریان یابد. از این رو می‌توان گفت دو «پیش شرط» برای پیدایی و پیاده شدن دموکراسی لازم است، شرط اول «آگاهی مردم» و شرط دوم «تشکیل و تکوین ساختارهای اجتماعی و سیاسی» است. جوامع انسانی در درازنای تاریخ، برای کنترل اجتماعی هر دوی این پیش شرط‌ها، ابزار یافته و به کار بسته‌اند. برای ایجاد و تقویت شرط اول، ابزار «اخلاق» و برای نهادینه شدن شرط دوم ابزار «قانون» کم و بیش به طور جهان‌شمول رواج یافته‌اند.

دموکراسی چیست؟

واژه دموکراسی در یونان باستان ریشه دارد. حدود دو هزار و پانصد سال پیش در آن دیار، واژه فوق به معنای «حکومت مردم» یا «قدرت مشروع همگانی» به کار می‌رفت. در دولت شهر آتن که به عنوان گهواره دموکراسی معروف شده، کلیه شهروندان آزادانه و مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها برای اداره امور عمومی شرکت می‌کردند. ولی بعدها به ندرت دیده می‌شود که افراد به طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند که ظاهراً به دلیل بزرگ‌تر شدن اندازه جوامع، امکان این نوع مشارکت از افراد سلب گردیده، لذا در بسیاری جاها «دموکراسی نمایندگی» جای الگوی سرمشق را گرفته، رفته رفته انتخابات و اعمال نظارت و کنترل به واسطه نمایندگان مردم به صورت ابزار و شیوه عمل دموکراسی درآمده و مشروعیت، ناشی از حمایت همگان شناخته شده که توسط انتخابات معین می‌شد. با این همه حتی در پرمدعترین دموکراسی نمایندگی در جهان امروز، عمل با نظریه چندان نمی‌خواند، چنان که «... در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ [ایالات متحده] فقط

۵۷ درصد از آمریکاییان واجد شرایط رأی دهی شرکت کردند (Macionis, 1991: 484) که این درصد بنا به اصطلاح متخصصان جامعه‌شناسی سیاسی، موجودیت «اکثریت خاموش» چشمگیری را نشان می‌دهد.

امروزه سیستم‌های دموکراتیک اغلب در جوامع صنعتی رواج یافته‌اند که با کاربرد مقیاس‌های جهانی ثروتمند محسوب می‌شوند (Hannan & Carrol, 1981: 19-35). این گونه جوامع دارای اقتصادی به شدت تخصصی شده و مردمی باسواد هستند. این ویژگی‌ها فراهم آورنده مشارکت وسیع مردم در سیستم سیاسی به شمار می‌روند. علاوه بر این در هر جامعه صنعتی طیف وسیعی از سازمان‌های رسمی مأمور پیش بردن منافع خود در عرصه سیاسی می‌شوند. بدین سان در مقایسه با تمرکز پیش از حد قدرت در سیستم‌های سیاسی سنتی که در جوامع کشاورزی رایج است، جوامع صنعتی صاحب سیستم سیاسی پیچیده‌تر و پراکنده‌تر هستند (پلورالیسم سیاسی)، به همین جهت نیز در حکومت‌های دموکراتیک امروزی، اداره امور عمومی با شیوه‌های دیوان‌سالارانه وزین‌ترین و ابزار کارآمدتر انجام می‌پذیرند. دیوان‌سالاری یا به اصطلاح تافلر «حزب نامرئی» (تافلر، ۱۳۷۱: ۴۳۸) عنصر یا عامل ضروری انجام فعالیت‌های روزافزون حکومت به شمار می‌رود. بارزترین نمونه و مصداق این رشد و توسعه، دیوان‌سالاری حکومت فدرال ایالات متحده آمریکا است (Scaff, 1981: 1286-1289; Edwards, 1985; Etzioni-Halevy, 1985).

انواع دموکراسی

آشکار است که دموکراسی منحصر به سیستم سیاسی موجود در آمریکا نیست، بلکه انواع گونه‌گونی از آن مورد عمل و تجربه کشورهای ریز و درشت است. از این میان سه نوع سیستم دموکراتیک متفاوت را می‌توان تشخیص داد:

۱. در نوع اول که با نام «دموکراسی خلقی» یا «دموکراسی سوسیالیستی» معروف شده، حکومتی دموکراتیک گفته می‌شود که تصمیمات و اقدامات آن در خدمت «منافع راستین» مردم جامعه باشد. حال ممکن است برگزاری انتخابات و مراجعه به آراء عمومی، نمایشگر مشارکت مردم نباشد. با به کار گرفتن چنین تعریفی از دموکراسی حکومت کنونی چین، ویتنام و کوبا یا حکومت‌های اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق و آلمان شرقی سابق حکومت دموکراتیک نامیده شده‌اند. حکومت شوروی سابق ادعا می‌کرد با استقرار

دستگاه «سانترالیسم-دموکراتیک» (democratic- centralism apparatus) منافع راستین توده کشف، شناسایی و مورد پی گیری و احقاق قرار می گیرد.

۲. دومین نوع دموکراسی در واقع بدیلی برای نوع سوم آن است که توسط «جوزف شومپتر» به طور آگاهانه به این نحو مفهوم بندی شده که «... شیوه دموکراتیک عبارت است از استقرار ترتیبات نهادی برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن‌ها افراد [از جمله رهبران] قدرت تصمیم گیری را با مبارزه و رقابت در کسب آراء مردم به دست می آورند» (Schumpeter, 1950: 269). گاه این نوع از سیستم سیاسی را «دموکراسی نمایندگی» و گاه آن را «دموکراسی نخبه گرایانه» می خوانند. این مدل کم و بیش نمایانگر سیستم سیاسی موجود در ایالات متحده آمریکا مورد پذیرش رسمی و کاربرد آموزشی در کتاب‌های دانشگاهی و علمی آن کشور است.

۳. در نوع سوم، واژه دموکراسی رژیم‌هایی را تعریف می کند که تا حد ممکن به تعریف آرمانی ارسطو از این واژه، یعنی «حکومت اکثریت» نزدیک می شوند. حکومتی دموکراتیک به شمار می رود که در آن اکثر شهروندان به طور مستقیم در اداره امور یا تصمیم گیری‌ها مشارکت داشته باشند. این نوع سیستم سیاسی «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی مشارکتی» خوانده می شود و برخی بر آنند که حتی در یک جامعه نوین و پیچیده هم باید استقرار یابد. هواداران این نوع دموکراسی معتقدند یگانه راه تأمین و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی عبارت از این است که «خواسته‌های مردم» به کرسی بنشینند. این مهم زمانی بر آورده می شود که آزادی و رفاه برای شمار هر چه بیشتری از اعضای جامعه فراهم آید و رفته رفته تعمیم یابد. می توان برخی از جوامع موجود در شمال اروپا، مانند انگلیس و سوئیس را به عنوان مصداق این نوع سیستم سیاسی نام برد. طی سال‌های اخیر، برخی از اندیشمندان سیاسی با نظریه پردازی در مورد این نوع از دموکراسی، نه تنها آن را از نوع مفهوم بندی کرده‌اند، بلکه تلاش چشمگیری در جهت آرمانی کردن آن به عمل آورده‌اند (مک فرسون، ۱۳۷۶: ۸-۱۴۷).

آسیب شناسی دموکراسی

تجربه‌های عملی نشان می دهند در جوامعی که آزادی «عرف اعلی» شمرده می شود و جایگاه فرهنگی جافتاده و والایی دارد، گروه‌های گونه گون اجتماعی دارای منافع متفاوت و گاه حتی متضاد تشکیل می یابند. از

این رو آزادی زمینه‌ساز پیدایی «گروه‌های ذی‌نفع» و در مواردی موجد فعالیت و بیش از حد فعال شدن «گروه‌های فشار» می‌شود. چشم و هم‌چشمی و مبارزه این گروه‌ها است که تحدیدها و حتی تهدیدهایی بر دو پایه اصلی دموکراسی، یعنی آزادی و مشارکت جمهور مردم عارض می‌کنند. چاره‌ای که ملل گونه‌گون در درازنای تاریخ برای حل مسأله اخیر جسته و به کار بسته‌اند، دیوان‌سالارانه کردن اداره امور عمومی است، ولی با به کار بستن این راه حل، کار و بار حکومت یا تشکیلات اداری بیشتر و سنگین‌تر می‌گردد. همین رویداد تناقض قضیه را آشکار می‌سازد، چه پیاده شدن دموکراسی ضرورتاً سیستم سیاسی را به وجود نمی‌آورد که با «جامعه مدنی» همخوان باشد، چون با برداشت‌های اندیشمندان از جامعه مدنی تفاوت‌های آشکاری دارد که با ملاحظه و بررسی آن‌ها، رابطه‌های منفی یا شکاف‌های موجود بین دموکراسی و جامعه مدنی نمایانده می‌شوند. استادان معاصر دانشگاه پاریس بر این عقیده‌اند که «... دولت [حکومت] هرچه کوچک‌تر و سبک‌تر باشد، جامعه مدنی سهل‌تر و بهتر پیاده می‌شود» (Badie & Birnbaum, 1983: 121-134). با چنین برداشتی از جامعه مدنی، این نوع جامعه با نوع اول و دوم دموکراسی (خلفی و نمایندگی) رابطه منفی و متناقض دارد، ولی با نوع سوم آن (مشارکتی) رابطه مثبتی دارد و همخوان است. در دموکراسی‌هایی که دیوان‌سالاری گسترده و تحمل بار سنگین درگیری بیشتر حکومت در اداره امور عمومی پذیرفته می‌شود، جایی برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های مدنی باقی نمی‌ماند. از این روست که استادان یادشده معتقدند که «... از آن‌جایی که بریتانیای کبیر دارای کوچک‌ترین دولت [حکومت] است، باید برترین نمونه حکومت در جامعه مدنی دیده شود» (Badie & Birnbaum, 1983: 121)

جامعه مدنی چیست؟

نخست باید منظور و برداشت خود را از جامعه مدنی روشن‌تر سازیم تا معنی و مفهوم آن دقیق‌تر شناخته شود. جامعه مدنی با دو برداشت قابل تعریف و تشریح است که در این جا آن‌ها را «الف»، برداشت محدود و «ب»، برداشت وسیع می‌نامیم. در برداشت محدود، این مفهوم از دیدگاه نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی تعریف و به عنوان بخشی از جامعه قلمداد می‌شود که طی ادوار اولیه سرمایه‌داری در برخی از جوامع پیشرفته آن زمان تحقق یافته. البته اکثر دستاوردهای مدنی این بخش از جامعه که عرصه عمومی / گستره همگانی نیز

خواننده شده، مبانی دستاوردهای مدنی جوامع پیشرفته امرزین را به وجود آورده‌اند. اکنون هم اگر این واژه و مفهوم آن مجدداً در سطح جهانی طرح و عنوان می‌شود، به همین معنی مورد نظر است. علل طرح مجدد مفهوم جامعه مدنی با این معنا را همان‌طور که اهل اندیشه و نظر جمع‌بندی کرده‌اند، می‌توان در پیدایی سه دسته از عوامل برشمرد: الف- به قدرت رسیدن حکومت‌های «راست جدید» در چندین کشور اروپایی غربی و آمریکای یکی دو دهه گذشته؛ ب- فروپاشی الگوی سوسیالیسم دولتی در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق و برخی از اقمارش؛ ج- ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید در سرمایه‌داری پیشرفته (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷: ۳۷-۳۴).

ولی برداشت وسیع، مفهوم تا حدی گسترده‌تر را شامل می‌شود. با این برداشت جامعه‌مدنی به مفهومی تلقی می‌شود که دستاوردهای مدنی، کم‌وبیش در کلیه سطوح و گوشه کنار جامعه گسترده شده باشد، یعنی بر اساس آگاهی سطح بالای اکثریت اعضای جامعه و نهادینه ساختن ساختارهای اجتماعی و سیاسی پیشرفته، حفظ و حراست از عزت نفس و کرامت انسانی در جامعه، رفته‌رفته شامل حال اکثریت و حتی همگان گردد. دغدغه انسانی زیستن انسان‌ها و برخورد انسانی با انسان‌ها، به دلمشغولی همگان یا دست کم اکثریت تبدیل شود. بدیهی است که تشکیل جامعه‌مدنی به مفهوم اولی، سرآغاز حرکت به سوی جامعه‌مدنی به مفهوم دومی است. پس برای ایجاد و پروراندن یک جامعه‌مدنی راستین، جز استقرار جامعه‌مدنی اولی و نهادهای مربوطه‌اش (بر اساس برداشت محدود) گزیری نیست.

به عبارت دیگر اقدام در جهت دستیابی به جامعه‌مدنی با برداشت وسیع، خواهی‌نخواهی از مسیر تشکیل و استقرار جامعه‌مدنی با برداشت محدود می‌گذرد. از این‌رو شاید بهترین کار برای شناختن و شناساندن جامعه‌مدنی، معرفی شاخص‌ها با خصیصه‌های این جامعه باشد.

شاخص‌های جامعه مدنی

۱. چنان‌که گذشت، نخستین شاخص هر چه کوچک‌تر بودن حکومت مرکزی در جامعه است. چون استقرار آن، توانش خود-حکومتی یا خود-گردانی در سطوح گونه‌گون یک جامعه را به ارمغان می‌آورد که آن‌هم بلوغ یافتن سیاسی، اقتصادی و اداری شهروندان را موجب می‌شود. با پیدایی و پیاده شدن این توانش در

کلیه سطوح با اکثر سطوح جامعه است که دیگر دولت متمرکز و مقتدر موجودیت نمی‌یابد و اکثریت، امکان و مجال مشارکت در اداره امور عمومی را پیدا می‌کنند.

همین تجربه سبب‌ساز پیدایی و پرورش جامعه مدنی می‌شود. حفظ و حراست از آزادی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی از این طریق به بهترین وجه انجام می‌پذیرد. البته در کشورهایی که بنا به علل جغرافیایی و تاریخی، دولت همواره دایره‌مدار مرکزیت و تمرکز قدرت بوده، امکان پیاده‌ساختن جامعه مدنی ضعیف است. اما برعکس در کشورهایی که علل یاد شده موجب بالندگی و تداوم بافت اجتماعی فئودالی/خان‌خانی/ملوک‌الطوایفی شده و جداسری و احدهای خود-گردان یا خود-مدیر را کم‌وبیش به صورت سنت یا عرف در آورده، امکان تحقق یافتن و شکوفایی جامعه مدنی بسیار زیاد است. بارزترین مصداق بین کشورهای اروپایی، جامعه‌انگلیس در مقایسه با در برابر جوامع فرانسه، آلمان و اسپانیا است که در جامعه‌اولی، برعکس سه جامعه دیگر، تا خاتمه سده نوزدهم دولت مرکزی و مقتدری به وجود نیامد. (Mac Kenzie & Grave 1957; Roberts, 1960; Abramovitz & Eliesberg, 1957; Barker, 1944; Urry & Wakeford, 1973; Birnbaum, 1978; Gladden, 1967; Self, 1973; Guttman, 1974; Crewe, 1974)

در جهت استدلال بیشتر و تقویت موضع مورد بحث، می‌توان افزود که در گذشته نزدیک، دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های به اصطلاح جدید، با نام «ملت‌سازی» (Nation Building) در واقع به «دولت‌سازی» (ایجاد دولت مرکزی مقتدر و محتشم) پرداخته‌اند و عنوان ملت‌سازی با استفاده از ایدئولوژی ملت‌پرستی و ملیت‌خواهی (Nationalism) فقط صورتکی برای پوشاندن چهره اصلی دولت‌سازی بوده، تا فشارها و هزینه‌های انسانی و مدنی ناشی از این حرکت سیاسی معلوم نشود. در هر زمان و مکانی که جریان ملت‌سازی با مرام ملیت و ملیت‌پرستی، به جریان برتر و حاکم در جامعه مبدل شده، حاصل فراز آمدن یک حکومت مرکزی مقتدر به بهای پایمال شدن حقوق مدنی اقلیت‌ها و حتی اکثریت‌های مغلوب بوده، حتی فرد و فردیت نیز در برابر این جریان رنگ‌باخته است. بی‌سبب نیست که متفکرین سیاسی معتقدند «... وسعت دولت جدید فرد را به صورت صدای فریادی در بیابان برهوت درمی‌آورد» (لاسکی، ۱۳۴۷: ۶۸). پس موجودیت و تقویت آزادی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی در جامعه، با اندازه بزرگ و وسعت زیاد دولت/حکومت، چندان سازگار نیست. جامعه مدنی به جامعه‌ای گفته می‌شود که بتواند سبب‌ساز شکوفایی کلیه استعدادها موجود در میان اعضاء جامعه شود. در این راستا هیچ فردی و حتی هیچ استعدادی از هیچ فردی، نباید ناشناخته و ناشکفته بماند. همچنین هیچ هویتی نباید مطرود و نابود گردد، چون همه آن‌ها در مجموع سرمایه‌ها و ذخائر جامعه به

شمار می‌روند. سازماندهی نیروها و ساماندهی اجتماعی در کشورهایی نظیر انگلیس و سوئیس که ساختارهای کنونی اجتماعی و سیاسی را به وجود آورده‌اند، برای نیل به چنین منظوری پدیدار شده‌اند.

۲. دومین شاخص، پذیرش و موجودیت تکثر/چندگرایی (Pluralism) است؛ چه تحقق تکثر، عمده‌ترین بازدارنده عملکرد یافتن شیوه‌های مونیستی سازماندهی و اداره اجتماعی به شمار می‌رود. امکان و عرضه چندمنظر و طرح برداشت‌های گونه‌گون از مسائل حیاتی جامعه را فراهم می‌آورد که محصول اندیشه‌های متفاوت و پرورش یافتن آن‌ها است. در هر جامعه که سنت‌ها با عرف‌هایی از این قبیل نهادینه شوند، تساهل در مورد «دگراندیشی» و تحمل «انتقاد» و تأمل درباره آن، مانع بروز گرایش‌های جزم‌اندیشانه جزم‌گرایانه می‌شود. انتقاد بهترین و کارآمدترین نگاهان آزادی و همچنین بازتولیدکننده خود چندگرایی است. برخوردارگی همگان از تأویل‌ها و تفسیرهای گونه‌گون، زوایای مسائل و قضایای اصلی را روشن می‌کند و گفت‌وگو روشن‌گر را به جریان می‌اندازد. در همین راستا است که عده‌ای جامعه‌مدنی را منحصر به بخشی از جامعه در دوران خاصی از رشد و توسعه آن می‌بینند. این عده از وجود سه حوزه با قلمرو و صحبت می‌کنند که عبارتند از:

۱. حوزه یا قلمرو فردی / خصوصی یا خانوادگی؛

۲. حوزه یا قلمرو همگانی / عرصه عمومی / گستره همگانی؛

۳. حوزه یا قلمرو دولت / حکومت.

از بین این سه حوزه، حوزه دوم تاحدی مستقل از دو حوزه دیگر دیده می‌شود که در عین حال می‌تواند واسطه و میانجی بین حوزه‌های اول و سوم باشد، معادل و منطبق بر جامعه‌مدنی شمرده می‌شود. این جا است که رابطه و علقه قوی دیگری بین دموکراسی راستین و جامعه‌مدنی به چشم می‌خورد، چون فقط در دموکراسی‌های راستین، وجود و حضور «عرصه عمومی» قابل تحمل است. لذا جامعه‌مدنی تنها در دموکراسی واقعی نشو و نما می‌یابد.

این برداشت از جامعه‌مدنی را عده‌ای از اندیشمندان سیاسی که سهم چشمگیری در ایجاد و تدوین «نظریه قرارداد اجتماعی» دارند (هابز، لاک، روسو، مونتسکیو و هگل)، به وجود آورده‌اند. از این دیدگاه جامعه‌مدنی به این علت از حکومت جدا دیده می‌شود که در حکومت فعالیت‌های مالی و سوداگرانه انجام می‌پذیرد. ولی جامعه‌مدنی پدیده‌ای اخلاقی و تعدیل‌کننده تلقی می‌شود. قلمرو یا گستره همگانی محل گردهمایی و تشکیل کسانی است که دغدغه تأمین و نگاهبانی از دستاوردهای مدنی یا آزادی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی را

دارند. جامعه مدنی در واقع سبب‌ساز پیوند و جوش خوردن حکومت و جامعه دموکراتیک است تا استواری و انسجام نظام اجتماعی را با سازگارتر کردن عناصر متشکله آن بیشتر و محکم‌تر کند. از این روست که جامعه مدنی را هرگز نباید در تقابل با حکومت پنداشت، بلکه می‌توان آن را کارگزار تداوم و استمرار بخشیدن به عملکردهای پخته حکومت دانست. جامعه مدنی نه تنها از اخلاق و قانون که «خرد جمعی» متبلور شناخته می‌شوند، تغذیه می‌کند، بلکه موجودیت و عملکرد خود آن، پشتوانه ساماندهی اجتماعی است که با تحکیم مبانی چندگرایی، تساهل و شکیبایی، رشد و نمو اندیشه‌های گونه‌گون و تعاطی افکار را بارورتر می‌سازد. پس جامعه مدنی نه تنها حکومت‌ستیز نیست، بلکه از یک دیدگاه (تافلر، ۱۳۷۱: ۴۱۴-۴۱۳) کارگزار/ وسیله استخدام ساحت سوم یا تکمیلی حکومت [دولت]/ قدرت، یعنی «داناتی» به شمار می‌رود.

نظریه پردازان دبستان فرانکفورت هم از آدورنو گرفته تا هابرماس به عملکرد این حوزه یا قلمرو، توجه وافری داشته و دارند. چندان که برخی از منتقدین، این گرایش‌های فرانکفورتی‌ها را گرایش‌هایی ارتجاعی قلمداد کرده‌اند؛ چه به نظر می‌رسد که آنان حسرت زمان‌های گذشته، یعنی ادوار اولیه سرمایه‌داری را می‌خورند که در آن‌ها عرصه عمومی/ جامعه مدنی، امکان نقد و بررسی مستقل و شکل‌گیری افکار عمومی با برداشت‌های متفاوت از برداشت‌های رسمی را به وجود می‌آورد، هم‌اکنون یورگن هابرماس با طرح گستره همگانی (Public sphere) تقریباً چنین مطلبی را مطرح می‌کند و این مفهوم چیزی در حدود همان جامعه مدنی را می‌رساند.

این بخش از جامعه متفاوت از جامعه سیاسی نیست، ولی متفاوت از حکومت [دولت] است. البته به فکر در دست گرفتن قدرت یا سلطه هم نیست. لذا اهداف توسعه‌گرایانه خود برای جامعه را راحت‌تر می‌تواند علنی سازد. از این رو در گذار از رشد به توسعه، نقش ارزشمند و در خور توجهی ایفا می‌کند. جامعه مدنی روانه‌گذار یا تبدیل تعداد هرچه بیشتری از تبعه‌ها به شهروندها را تسریع و تسهیل می‌کند؛ چه شهروند دارای حقوقی است که با احقاق آن‌ها، از تبعه متمایز می‌شود. از سه حوزه یا قلمرو یاد شده، دولت/ حکومت‌کنندگان همواره ابزارها یا سازوکارهای لازم برای تأدیه حقوق خویش را در اختیار داشته و دارند، اما مردم/ حکومت‌شوندگان برای استفاده از حقوق خود به چنین ابزارها و سازوکارهایی دسترسی نداشته و ندارند که جامعه مدنی و نهادهای مربوطه آن، پرکننده همین خلأ هستند.

۳. سومین شاخص، شناخته شدن مردم به عنوان برترین و یگانه منبع قدرت دولت/حکومت است. حاکمیت و اقتدار حکومت، فقط و فقط زمانی دارای مشروعیت می شود که اکثریت/جمهور مردم اختیارات سیاسی خود را به دستگاه حکومتی واگذار یا تفویض کرده، همچنین هوادار و پشتیبان آن باشند. این ساحت از جامعه مدنی آشکارا می نمایاند که مشروعیت قدرت حکومت ناشی از دموکراسی و قرارداد اجتماعی است. البته جامعه مدنی می تواند با دموکراسی راستین کاملاً منطبق باشد، ولی هر دموکراسی ضرورتاً نمی تواند با جامعه مدنی منطبق باشد.

بدین رو در بررسی و تحلیلی که گذشت، نشان داده شد که برخی از دموکراسی های موجود، نمی توانند جامعه مدنی شمرده شوند. جامعه مدنی به جامعه ای گفته می شود که اکثر شهروندان، به ویژه اعضای گروه های ذی نفع و ذی نفوذ و کسانی که در به کارستن قدرت مشارکت فعال دارند، نه تنها مردم را برترین و یگانه منبع قدرت بشناسند، بلکه به این امر ایمان داشته و آن را به صورت اخلاق کنترل کننده کلیه رفتارها و کردارهای خویش در آورند، یعنی وجدان فردی آنان به اندازه ای رشد کرده باشد که دست کم از لحاظ حقوقی و در برابر قانون کلیه شهروندان را با همدیگر و با خودشان برابر و یکسان بدانند؛ چه جوهر مدنیت، پروراندن انسان های مدنی الطبع، یعنی کسانی است که وجدان اجتماعی آنان، ضعیف تر از وجدان فردیشان نباشد. همان حق و حقوقی را که برای خود قائلند، برای دیگران نیز قائل باشند و بر اساس چنین باوری، داوری و عمل کنند. در این باره از لحاظ روانشناسی به تحلیل های کولبرگ (وایت، ۱۹۹۰: ۶۸-۶۶) می توان اشاره کرد که با نظریه پردازی های اخیر خود «رشد وجدان فرد» را معیار و مبنای تشخیص و تفکیک مراحل گونه گونه رشد فرد یا جامعه از یکدیگر و همچنین جوامع از همدیگر می شمارند.

۴. چهارمین شاخص، رگ و ریشه در تمدن/مدنیت/فرهنگ مادی جامعه داشتن است. چنان که هگل، فرگوسن، مارکس و عده ای از اندیشمندان انگلیسی و فرانسوی از سده هیجدهم به این طرف پیام زیر را داده اند: «... نهایت این که تشریح جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو کرد» (باتومور، ۱۳۶۶: ۱۱). آزادی های اجتماعی و سیاسی نمی توانند تحقق یابند، مگر آن که حداقلی از عدالت اجتماعی در جامعه پیاده شود، یعنی هر گاه بدون اصلاح و تعدیل چارچوب اقتصاد سیاسی مثلاً ایجاد «تساوی فرصت ها» (Equal Opportunities) آزادی های اجتماعی و سیاسی داده شوند، بدیهی است که فقط در انحصار سردمداران گروه های ذی نفع و گروه های فشار به کار گرفته می شوند. از این رو آزادی های فردی، آزادی های

مدنی و شکوفایی استعدادها فقط در مرحله شعار و یا در مرحله ترزینی باقی می ماند. تساوی فرصت‌ها عبارت است از ایجاد امکانات یکسان برای همگان به منظور بهره‌گیری از توانایی‌ها و استعدادهای آنان در تعیین سرنوشت جامعه. حتی پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری غرب که داعیه استقرار پیشرفته‌ترین سیستم‌های دموکراسی لیبرال را نیز داشته و دارند، طی از سر گذراندن نخستین موج مارکسیسم، خواهی نخواهی تن به انجام چنین اصلاحاتی داده‌اند.

این جوامع با اقدام به ایجاد فرصت‌های مساوی و تأمین وضع زندگی اقشار آسیب‌پذیر اجتماعی، هر کدام نوعی از تعدیل - برقراری «خط فقر»، راه‌انداختن سیستم‌های گونه‌گون امداد یا رفاه اجتماعی، دایر ساختن سیستم‌های تأمین اجتماعی، تأسیس انواع بیمه‌ها و... را پشت‌بند و پشتوانه آزادی‌های فردی ساخته‌اند. استفاده از استقرار سیستم‌های اجتماعی و سیاسی این چنینی آزادی را در کشورهای اروپایی نهادینه ساخته (لاسکی، ۱۳۵۳: ۳۴۶-۳۱۳). چنین اصلاح یا تبدیلی دست کم دو نفع عمده را عاید جامعه می‌کند، اول این که حفاظت و حراست از دستاوردهای اقلیت کاملاً مرفه جامعه را با جامه عمل پوشاندن بر تزه‌های معروف «اتلی»، نخست وزیر اسبق انگلیس و «کندی»، رئیس جمهور پیشین آمریکا، ممکن می‌سازد؛ دوم این که با گستراندن حوزه یارگیری و استفاده از استعدادها و استخدام بر مبنای شایستگی، مبنای نظام اجتماعی را با تغذیه از شایسته‌سالاری (meritocracy) تحکیم و تقویت می‌کند.

در جامعه مدنی، ایجاد، حفظ و تنظیم مناسبات بین نهادهای مسئول و عهده‌دار به کارستن حقوق و آزادی‌های سیاسی یکی از وظایف حکومت/دولت است. جامعه‌ای متمدن خوانده می‌شود که در آن حق و حرمت کلیه نهادها (شخصیت‌های حقوقی) و افراد (شخصیت‌های حقیقی) محفوظ و محترم باشد. سازمان‌های گونه‌گون توسط شهروندان آگاه و با وجدان، پدید آیند تا از اعمال تبعیض و تجاوز به حقوق فرودستان و اقشار آسیب‌پذیر جامعه مانند کودکان، از کارافتادگان، اقلیت‌ها، زندانیان، پناهندگان، زنان و... جلوگیری کنند. اصولاً فلسفه و علت وجودی جامعه مدنی (مدنیت/انسانیت) در پیدایی و نهادینه شدن حس دیگرخواهی/غیردوستی (altruism) نهفته است [مفهوم: تو کز محض دیگران بی غمی - شاید که نامت نهند آدمی]. به همین دلیل هم هست که بحث درباره جامعه مدنی حتی با برداشت محدود، با برداشته شدن گام‌های دوم و سوم طی طرح و تدوین «نظریه قرارداد اجتماعی» پدید آمده است. انسان‌ها اگر فقط در پاسخ به ندای ساقه‌ها دور هم گرد آیند (فردی، روانشناسانه، هابزی و جبری دیدن قضیه) هنوز از جامعه مدنی چه به مفهوم

محدود و چه به مفهوم وسیع، خبری نیست. ولی هر گاه از روی میل، رضا و رغبت (جمععی، جامعه‌شناسانه، لاکمی و داوطلبانه دیدن قضیه) وارد قرارداد اجتماعی شوند، تشکیل جامعه‌مدنی با برداشت محدود، سرآغاز تشکیل جامعه‌مدنی با برداشت وسیع می‌شود.

در جامعه‌مدنی نوع اول سرکشی هر فرد از هنجارهای جامعه را فرد قلدرتر دیگر (در مواردی هم «اخلاق») سرچایش می‌نشانند و در جامعه نوع دوم، «قانون» ایجاد و حفظ نظم و امنیت را به انجام می‌رسانند. وقتی مردم اراده، داوری و اقدام جامعه را به اختیار، به حاکم یا هیأت حاکمه‌ای وامی‌گذارند، امکانات و مبانی فکری تشکیل دموکراسی نمایندگی و نخستین نوع جامعه‌مدنی تحقق می‌پذیرد. در مراحل متکامل‌تر و متعالی‌تر رشد و توسعه اجتماعی است که اصیل‌ترین وجه اصیل بین و مفهوم مورد بحث، پدیدار می‌شود و رفته‌رفته موجبات قانونی و مبانی وجدانی و اخلاقی تشکیل دموکراسی مشارکتی و جامعه‌مدنی با برداشت وسیع را فراهم می‌آورد.

طی ادامه و مسیر تکاملی نظریه قرارداد اجتماعی، همان‌طوری که در نظریات روسو و مونتسکیو ملاحظه می‌شود، اخلاق و قانون مبانی اجتماعی شدن افراد تلقی می‌شوند که مجموع و برآیند این‌ها «آداب‌زندگی اجتماعی» به وجود می‌آورند، آداب زندگی اجتماعی هم اخلاقیات و قوانین را بازتولید می‌کنند. بسیاری از فلاسفه جدید از کانت تا راولز، آداب زندگی اجتماعی، به ویژه آزادی را برای فرد خواسته و می‌خواهند، چنان که از حفظ و پاسداری گوهر فردیت انسان و رعایت حریم حرمت و خلوت هر فرد انسانی سخن گفته و می‌گویند. در حالی که برخی دیگر از شأن و حیثیت انسانی (انسانیت/مدنیت) که از پاسداری هم حقوق فردی و هم حقوق جمععی حاصل می‌شود، صحبت می‌کنند. تجربه‌های تاریخی نشانگر زبان‌باربودن اتخاذ مواضع افراطی است، یعنی چه فرد-باوری افراطی و چه جمع-باوری افراطی هم به دموکراسی و هم به جامعه‌مدنی و هم به جایگاه فرد در سیستم‌ها آسیب جدی می‌رسانند. البته همان‌طور که گذشت، تردیدی نیست که میان دموکراسی آرمانی و دموکراسی‌های عملاً موجود، تفاوت‌های فراوانی وجود دارند. از این رو به انواع دموکراسی‌های عملاً موجود اشاره شد و مشخص گردید که نوع اول (دموکراسی خلقی) و نوع دوم (دموکراسی نمایندگی) همخوانی چندانی با جامعه‌مدنی ندارند و نوع سوم (دموکراسی مشارکتی) است که امکان‌پذیری و بالندگی جامعه‌مدنی را بیش از انواع دیگر فراهم می‌آورد.

نتیجه گیری

با در نظر گرفتن پیش شرط‌های پیدایی و پیاده شدن دموکراسی و همچنین خصیصه‌ها یا شاخص‌های جامعه مدنی که در این تحلیل از آن‌ها یاد شد، ممکن است به نظر برسد که هیچ کدام از مفاهیم یا نهاد‌های فوق را دست کم در کوتاه مدت و به راحت نمی‌توان به واحدها یا قلمروهای سیاسی دارای اوضاع جغرافیایی و شرایط تاریخی متفاوت از خاستگاه‌های این سیستم‌های سیاسی انتقال و تسری داد. ولی از آنجایی که امروزه در جایگزین شدن «نسبیت فرهنگی» به جای «موجیت فرهنگی» کمتر تردیدی برجای مانده و اغلب اندیشمندان در این مورد به تعاطی افکار و وحدت نظر رسیده‌اند، می‌توان گفت که کاربرد ارزش‌های نوین و مدنی را نباید به سبب خاستگاه جغرافیایی یا ملازمت آغازین آن‌ها با فرهنگ‌های خاستگاهی خود، محدود به جوامع خاصی پنداشت. آزادی، نهادهای دموکراتیک و ارزش‌های مدنی می‌توانند در همه جوامع ریشه بدوانند، متهی مدت یا زمان جاافتادن و فراگیر شدن آن‌ها طولانی تر می‌شود. این مسأله در جوامع در حال توسعه، با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری هم روبرو می‌شود، ولی به هر حال با صرف مدت درازتری استقرار دموکراسی و جامعه مدنی و استفاده از دستاوردهای آن‌ها عملی است.

به توجه به آنچه در تحلیل رابطه‌های مثبت و منفی بین دموکراسی و جامعه مدنی و شناخت ویژگی‌ها و خصیصه‌های این دو مفهوم گذشت، باید تصریح و تأکید شود که جامعه مدنی برای محدود کردن اختیارات دولت / حکومت و مقابله با عملکرد آن نیست، بلکه با برداشت و استفاده درست از آن می‌توان جامعه مدنی را به صورت یار و یاور حکومت در آورد؛ چه ایجاد جامعه مدنی نوعی رفورم (اصلاح اجتماعی) برای پیش‌بینی پذیر ساختن رفتار، به ویژه رفتار سیاسی مردم است که همین خود می‌تواند بزرگ‌ترین و بهترین خدمت برای حکومت به شمار رود. دیگر این که به بیان تافلر با استخدام «دانایی» تعیین رهبردها برای نیل به اهداف اصلی دولت را با صرف کم‌ترین هزینه به انجام می‌رساند.

نکته اخیر تا اندازه‌ای اهمیت دارد که وی آشکارا می‌نویسد: «... ممکن است حتی چنین استدلال شود که در چنین لحظه‌ای است که دولت متولد می‌گردد، یعنی آن که، تا این زمان تنها شکل‌هایی جنینی و نیمه کامل از دولت وجود داشته است. به سخنی کوتاه، دولت کامل نخواهد شد مگر این که هر سه ابزار اساسی کنترل اجتماعی را تحت فرمان گیرد. دانایی و ثروت و خشونت بالقوه» (تافلر، ۱۳۷۱: ۴۱۴). بی‌سبب نیست که در برخی از جوامع امروزی، حتی به معرفی و تشکیل جامعه مدنی از بالا اقدام می‌شود، چون تمام توش و توان

قدرت مرکزی مصروف این می‌شود که کنترل اجتماعی را به حداکثر خود برساند. از طرف دیگر مردم جوامع معاصر نیز به دنبال دستیابی به دستاوردهای مدنی در همین راه گام برمی‌دارند، لذا درست همانند تجربه وارد کردن نهادهای مشروطیت و جمهوریت در تاریخ معاصر در حال توسعه، اگر در انجام این کار توفیقی حاصل نشود، دیر یا زود تشکیل هم دموکراسی و هم جامعه‌مدنی و نهادهای مربوطه آن‌ها از سوی لایه‌ها و اقشار پایین اجتماع مورد مطالبه قرار می‌گیرند و این حکم زمان است، به‌ویژه در دنیایی که «انقلاب تکنوترونیک» با فراهم‌سازی سریع‌ترین ارتباطات، بیشترین حجم اطلاعات را در اختیار همگان می‌گذارد. مرکز ثقل یا گرانیگاه تمام این پیشرفت‌ها و دستاوردها، ایجاد تحول شتابگیر در کمیت و کیفیت فراگیری مردم است که به سرعت و در تمامی رخنساره‌های اجتماعی خود را می‌نمایانند.



فهرست منابع

- باتومور، تام (۱۳۶۶): *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه، منوچهر صبوری کاشانی، انتشارات کیهان، تهران.
- تافلر، آلوین (۱۳۷۱): *جابجایی قدرت*، ترجمه شهین دخت خوارزمی، نشر خصوصی، تهران.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۷): *جامعه‌مدنی و ایران امروز*، انتشارات نقش و نگار، تهران.
- لاسکی، جی، هارولد (۱۳۴۷): *مقدمه‌ای بر سیاست*، ترجمه منوچهر صفار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- _____ (۱۳۵۳): *سیر آزادی در اروپا*، ترجمه رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- مک‌فرسون، کرافسوردبرو (۱۳۷۶): *زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال*، ترجمه مسعود پندرام، نشر نی، تهران.
- هودسن، کاتر سکلر (۱۹۶۵): *حکومت مردم*، ترجمه اداره اطلاعات آمریکا، انتشارات دانشگاه آمریکن، واشنگتن.
- Abramovitz Moses & Eliesberg vera (1957): *The Growth of Public Employment in Great Britain*, Princeton University Press, Princeton.
- Badie Bertrand & Bimbaum Pierre (1983): *The Soicology of the State*, The university of Chcago Press, Chicago and London.
- Barker Ernest (1944): *The Development of Public Services in Western Europe*, Oxford University Press, London.
- Bimbaum Pierr (1978): "Institutionalization of Power and Integration of Ruling Elits: A Comparative Analysis", *European Journal of Political Research*.
- Crewe Ivor (1974): *Elites in Western Democracy*, Croom Helm, London.
- Dahl Robert (1989): *Democracy and its Critics*, Yale University Press, New Haven.
- Edwards David V. (1985): *The American Political Experience*, Prentice- Hall, Englewood cliffs, N.
- Etzioni-Halevy, Eva (1985): *Bureaucracy and Democracy: A Political Dilemma*, Routledge and Kegan Paul.
- Gladden Edgar (1976): *Civil Services of the United Kingdom, 1855-1970*, Cass, London.
- Guttsman W.L. (1974): "Elite Recruitment and Political Leadership in Britain and Germany since 1950: a comparative study of MPs and cabinets", in philip Stanworth & Anth ony Giddens, *Elites and Power in British Society*, Cambridge University Press, Cambridge, England.
- Hannan Michael T. & Carroll Glenn (1981): "Dynamics of Formal Political Structure: An Event-History Analysis" *American Sociological Review*, Vol. 46, No.1, February.
- Macionis. John J (1978): *Sociology*, Prentice-Hall, Englewood Cliffs.
- Mac Kenzie William & J.Grave (1957): *Central Administation in Britain*, Longman, London.

- Roberts David (1960): *The Victorian Origins of the British Welfare State*, Yale University Press, New Haven.
- Scaff, Lawrence A. (1981): "Max Weber and Robert Michels", *American Journal of Sociology*, Vol. 86, No. 6, May.
- Schumpeter, Joseph A (1950): *Capitalism, Socialism and Democracy*, Harper Torchbooks, New York, 3 rd.ed.
- Self Peter (1973): *Administrative Theories and Politics*, Allen and Uniwin, London.
- Urry John & Wakerford (1973): *Power in Britain*, Heinemann, London.
- White Stephen (1990): *Reason, Justice and Modernity*, Cambridge University Press, Cambridge.

مشخصات نویسنده

آقای دکتر محمد حریری اکبری، دارای درجه دکتری علوم اجتماعی از دانشگاه سیراکیوز آمریکا و استاد جامعه‌شناسی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز است. علایق پژوهشی او در زمینه نظریه جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی ادبیات است.

آدرس: گروه علوم اجتماعی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی تبریز.

Email: mhariri@tabrizu.ac.ir

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی